



— تقلیل تعداد دوره‌های آموزش حرفه‌ای برای جوانان و خصوصی‌سازی آموزش؛
— حذف یا کم کردن عیدی سالانه و حقوق دوران مرخصی؛ و...
موارد ذکر شده در بالا، خصلت نمای جهانی این دوران است و از نتیجه‌ی آن، نه تنها تحت عنوان غارت کشورهای به اصطلاح جنوب در برابر کشورهای شمال (کشورهای پیش‌رفته صنعتی) نام برده می‌شود، بلکه با تخریب بیش و بیش‌تر بنیان‌های اقتصادی و متلاشی کردن هر چه افزون‌تر اشکال سنتی تولید نیز هم راه است.
این دوران، به علاوه، با غارت منابع انسانی و کشیدن شیرهی جان کارگران از طریق صدور سرمایه — سرمایه‌ی انباشته شده‌ی، که بیش از نیاز سرمایه در کشور مادر است و انتقال بخش عظیمی از آن به بازار بورس و سهام نیز نتوانسته چاره ساز واقع شود — و انتقال صنایع از غرب به کشورهای مزبور — البته بدون آن که با انتقال تکنولوژی به این کشورها هم راه باشد — متعین می‌شود.
این امر از چند جهت به نفع سرمایه است. اول: استفاده از نیروی کار ارزان در این کشورها. به عنوان مثال، یک کارگر چینی با ساعتی ۷۰ سنت و یک کارگر متخصص در مالزی با ساعتی پنج یورو به کار گمارده می‌شوند، در حالی که دست‌مزد کارگر متخصص آلمانی و آمریکایی در حدود ۳۵ یورو است. به این ترتیب، سرمایه می‌تواند به جای یک کارگر آلمانی یا آمریکایی، ۵۰ کارگر چینی و یا هفت کارگر مالزیایی را به کار گیرد و ارزش اضافی حاصل از این کار را به نحو سرسام‌آوری بالا ببرد؛ دوم: از مواد اولیه‌ی ارزان، بدون پرداخت هزینه‌ی حمل‌استفاده کند. به عنوان مثال، سرمایه‌ی آمریکایی در فاصله‌ی سال‌های ۷۱-۱۹۵۰، یعنی دوران طلایی رونق بعد از جنگ جهانی دوم و عمل‌کرد نظام پولی برتون‌وودز و طرح مارشال در رابطه با اروپا و ژاپن — که البته عمر شکوفایی‌اش پیش از این تاریخ سر آمده بود — ۴۳ میلیارد و ۳۰۰ میلیون دلار

نیست، اما سرمایه‌داری که در شرایط جدیدی بعد از پایان جنگ سرد قرار گرفت و دیگر بهانه‌ی بلوک بندی شرق و غرب و در نتیجه، سرمایه‌گذاری‌های میلیاردی برای پروژه‌ی جنگ ستارگان و مانور برای دامن زدن به جنگ‌های بزرگ‌تر از دست‌اش گرفته شد، سعی نمود بحران‌های دائمی تکرار شونده‌ی سرمایه‌داری را — که هم ناشی از خود سرمایه‌داری است و از انباشت عظیم و سرریز آن ناشی می‌شود و هم با کاهش نزولی نرخ سود در پیوند است — با برداشت تازه‌ای از پدیده‌ی گلوبالیزاسیون چاره‌جویی کند. برای جلوگیری از طولانی شدن نوشته در این باره، فقط به ذکر نمونه وار ویژگی‌های این وضعیت می‌پردازم.
— خصوصی‌سازی‌های گسترده، بازپس‌گیری دستاوردهای تاریخی — مبارزاتی طبقه‌ی کارگر در طی دهه‌های بعد از جنگ جهانی دوم و به ویژه بعد از خیزش سال ۱۹۶۸ و بعد از آن با اولویت دهی ۷۰؛
— تخریب بنیان‌های خدمات اجتماعی، شامل: بهداشت، مراقبت‌های پزشکی، و بیمه‌های درمانی. بیکاری و بیکارسازی‌های گسترده. کاهش حقوق بیکاری، ناپایداری و عدم امنیت شغلی؛
— افزودن ساعات کار بدون پرداخت مزد، که از آن به عنوان بردگی مدرن نام برده می‌شود. اجبار به کار در روزهای آخر هفته و روزهای تعطیل. زمزمه‌ی کم کردن تعداد روزهای تعطیل رسمی؛
— اخراج‌ها و تعطیلی کارخانه‌ها. انتقال صنایع از کشورهای پیش‌رفته صنعتی، که سطح دست‌مزدها در آن‌ها بالاست، به کشورهای با سطح دست‌مزد پایین در اروپای غربی و شرقی و یا کشورهای آسیایی و آمریکای لاتین و در مواردی به آفریقا، به ویژه آفریقای جنوبی؛
— تقلیل سطح دست‌مزدها و اجبار بیکاران به انجام کارهای با دست‌مزد بسیار پایین، در حدی که یک زندگی در سطح خط فقر را تأمین نماید؛
— افزایش مالیات‌های عمومی و مالیات‌های غیرمستقیم هم‌زمان با معافیت‌های مالیاتی برای سرمایه‌داران و درآمدهای بالا؛

یک بررسی جامع درباره‌ی وضعیت طبقه‌ی کارگر ایران، می‌باید از ابتدای پیدایش آن شروع و سپس آن را در دوره‌های مختلف رشدش تا اکنون مورد توجه قرار دهد. در نوشته‌ی حاضر برای چنین بررسی‌ای، من عنوان‌های زیر را در نظر گرفته‌ام:
۱- پیدایش طبقه‌ی کارگر ایران و چگونگی آن. مقایسه‌ی این روند با پیدایش و شکل‌گیری طبقه‌ی کارگر در کشورهای صنعتی و به عنوان نمونه‌ی کلاسیک آن، طبقه‌ی کارگر در انگلیس؛
۲- عوامل موثر در رشد طبقه‌ی کارگر در ایران از نظر کمی و کیفی؛
۳- وضعیت طبقه‌ی کارگر ایران بعد از دهه‌ی چهل شمسی؛
۴- و اوضاع طبقه‌ی کارگر بعد از قیام ۵۷؛
این دوره‌ی آخر را من به سه دوره‌ی متناوب در سال‌های ۶۰-۵۷، دوره‌ی جنگ در سال‌های ۶۷-۶۰، و دوران بعد از جنگ از سال ۶۷ به بعد تقسیم می‌کنم. دوره‌ی بعد از جنگ، شامل دو دوره در سال‌های ریاست جمهوری رفسنجانی — که خود و حامیان‌اش آن را «دوران سازندگی» نامیده‌اند — و دو دوره‌ی ریاست جمهوری خاتمی — که از آن تحت عنوان «دوران اصلاحات» نام برده می‌شود — است. در این بررسی، طبیعتاً نه قصد و نه جای پرداختن به همگی این دوره‌ها نیست. قصد من در این نوشته، همان‌گونه که از عنوان آن بر می‌آید، عمدتاً بررسی وضعیت طبقه‌ی کارگر در دوره‌ی پایانی این تقسیم‌بندی است.
اما از آن جا که پرداختن به مسأله‌ی طبقه‌ی کارگر در ایران به صورت مجزا و جدا از مسایل جهان سرمایه‌داری راه به جایی نمی‌برد و تصویر روشنی به دست نمی‌دهد، بنابراین، برای درک بهتر آن باید شرایط جاری در جهان سرمایه‌داری و تاثیر آن بر وضعیت طبقه‌ی کارگر جهانی را نیز مورد توجه قرار دهیم.
دوره‌ی مورد بحث با پدیده‌ی گلوبالیزاسیون و پیامدهای ناشی از آن در سطح جهانی مواجه است. اگر چه گلوبالیزاسیون خود پدیده‌ی تازه‌ای

سرمایه گذاری مستقیم کرد. در همین مدت، برگشت سرمایه به آمریکا به میزان دو برابر، یعنی ۸۸ میلیارد و ۴۰۰ میلیون دلار رسید. این روند با شدت بسیار هم چنان در جریان است و سیاست مکمل آن از جنبه‌های دیگر در رابطه با کشورهای به اصطلاح جنوب، طرح موسوم به «گات» است که رژیم های ارتجاعی و ضد مردمی این کشورها برای ورود به آن به دريوزگی افتاده‌اند. در این مورد، لازم است هر چند گذرا به این نکته اشاره کنم، که متاسفانه کارگران کشورهای



سرمایه داری به دلیل حاکمیت نزدیک به نیم قرن رفرمیسم جنبش اتحادیه‌ای بر آنها، قادر به تحلیل و درک درست این مساله نیستند و کارگران کشورهای مزبور را به چشم یک رقیب و دشمن نگاه می‌کنند. در نتیجه این وضعیت، روشن است که به هم بستگی بین المللی کارگران لطمات جدی‌ای وارد می‌آید. حاصل این سیاست حتا در کشورهای موسوم به شمال، بیکاری، عدم امنیت شغلی، و گسترش فقر است. به نحوی که هم اکنون نزدیک به ۶۰ میلیون نفر در اتحادیه‌ی اروپا در خط فقر زندگی می‌کنند. و بنا به آمار، بیش از ۱۶ میلیون بیکار رسمی در این اتحادیه و در حدود ۱۷ میلیون کارگر بیکار در آمریکا وجود دارد. در حقیقت باید گفت، که این شرایط منجر به جنوبی شدن کارگران شمال گردیده است.

وضعیت طبقه کارگر ایران

در آغاز قرن نوزدهم در حدود ۹۰ درصد نیروی کار در ایران در بخش کشاورزی شاغل بود. در سال ۱۳۲۵ اما این رقم به ۷۵ درصد، در سال ۱۳۴۱ و پس از اجرای اصلاحات ارضی به ۴۷ درصد، در دهه پنجاه به ۳۳ درصد، در سال ۷۵ به ۲۳ درصد، و در سال ۸۱ - با احتساب مشاغلی مانند ماهی گیری و شکار و جنگل بانی - به کمتر از ۲۷ درصد رسید. این آمار به روشنی نشان می‌دهد، که در فاصله کمیتر از چهار دهه، نیروی کار در این بخش اقتصادی - که بخش غالب اقتصاد در ایران بود - به نصف خود تقلیل یافت؛ روندی که کماکان ادامه دارد. در حال حاضر، بخشی از نیروی کار در این عرصه را کارگران زن و مرد مزدوری تشکیل می‌دهند، که به صورت فصلی یا دایم کار می‌کنند. هم زمان با کاهش درصد کارکنان بخش کشاورزی، درصد کارکنان بخش صنعت افزایش یافته است، به

موقعیت اجتماعی و زندگی خود تربیت یافته‌اند. تنها در بخش‌های بسیار فقیرنشین ایران است، که بخشی از کارگران با پیشینه‌ی روستایی هم چنان شیوه‌ی زندگی پدران خود را ادامه می‌دهند. بخشی از اینان که به عنوان کارگران صنعت ساختمان سازی به شهرهای بزرگ کوچ کرده‌اند، اغلب به صورت کارگران فصلی، غیر ثابت و بدون برخورداری از حق بیمه و بازنشستگی و هیچ گونه تأمین مشغول کار می‌شوند؛ عموماً از مسکن برخوردار نیستند و در همان ساختمان‌های در حال

ساخت زندگی می‌کنند؛ و به این اعتبار، موقعیت بسیار سخت و نابسامانی را در طبقه کارگر تصاحب می‌کنند. این دسته از کارگران، اغلب درآمد ناچیز کار خود را برای خانواده‌ی خویش ارسال می‌کنند، همان کاری که کارگران روستایی نسل اول می‌کردند.

برای نشان دادن این روند تغییر در طبقه کارگر بهتر است به آمار مراجعه می‌کنیم:

در سال ۷۹، از کل جمعیت شاغل ۸۰/۴ درصد با سواد بودند، که این نسبت در میان بیکاران و جویندگان کار ۹۲/۵ درصد بود. از میان اینان، ۲۵/۶ درصد دارای تحصیلات ابتدایی، ۱۸/۴ درصد راهنمایی و ۱۰/۴ درصد تحصیلات متوسطه و عالی داشته‌اند. در سال ۸۰، میزان باسوادی بین شاغلان ۸۱/۴ درصد و در بین بیکاران و جویندگان کار ۹۳/۵ درصد بوده است. از این تعداد، ۲۵/۲ درصد ابتدایی، ۱۹ درصد راهنمایی و ۱۰/۸ درصد دارای تحصیلات متوسطه و عالی بوده‌اند. در سال ۸۱، میزان باسوادی بین شاغلان ۸۳/۱ و در بین جویندگان کار ۹۵/۲ درصد بود. ۲۳/۸ درصد دارای تحصیلات ابتدایی، ۲۰ درصد راهنمایی، و ۱۴/۵۲ درصد هم دارای تحصیلات متوسطه و عالی بوده‌اند.

با نگاهی به این ارقام متوجه می‌شویم، که به طور مرتب و سال به سال میزان باسوادی شاغلان مزدبگیر افزایش یافته است. میزان باسوادی در میان بیکاران و جویندگان کار هم بالاتر از ۹۰ درصد می‌باشد. به نحوی که در سال ۸۱، بیش از ۳۲۰ هزار فارغ التحصیل دانشگاهی در جستجوی کار بوده‌اند. عامل سواد به خودی خود باعث تغییری کیفی در محیط های کار می‌گردد. سطح خواستها و توقعات کارگران را بالا می‌برد؛ مقاومت در برابر بی حقوقی‌ها و اجحافات را افزایش می‌دهد؛ محیط کار را از نظر فرهنگی

نحوی که در سال ۵۶ در حدود ۲۵ درصد نیروی کار در ایران را کارکنان این بخش تشکیل می‌دادند. سیاست صنعتی کردن ایران، در دهه‌ی سی، با رشد صنعت نفت شروع گردید. در سال ۵۶، کل نیروی کار ایران ۱۰/۶ میلیون نفر بود، که بیش از هفت میلیون نفر آن در صنعت و خدمات شاغل بودند. بر اساس آمارهای سال ۷۵، از ۱۴/۵ میلیون شاغل، ۷/۵ میلیون در خدمات و ۴/۵ میلیون در بخش صنعت مشغول به کار بودند، که از این تعداد ۷/۵ میلیون نفر با عنوان مزدبگیر معرفی شده‌اند. جمعیتی که صاحب ابزار تولید نیستند و نیروی کار خود - اعم از جسمی یا فکری - را به کارفرمایان بخش خصوصی یا دولتی می‌فروشند. در سال‌های ۷۹ و ۸۰ و ۸۱، به ترتیب درصد مزدبگیران به میزان ۴۹/۶، ۵۰/۲ و ۵۲/۶ درصد افزایش یافت، که در بخش‌های خصوصی، عمومی و تعاونی مشغول به کار بودند. نگاهی گذرا به این ارقام و آمار نشان می‌دهد، که بافت غالب اقتصادی در ایران، سرمایه داری است و آنان که با کورسوی چراغ موشی به دنبال روابط فئودالی می‌گردند، تا تز ساخت نیمه سرمایه داری نیمه فئودالی جامعه را به اثبات برسانند و به این منظور، هم چنان در وصف انکشاف سرمایه داری و رشد طبقه کارگر داستان سرایی می‌کنند، بی گمان به بی راهه می‌روند.

آن چه که در این دوران برجسته و چشم گیر جلوه می‌کند، تغییر کیفی وضعیت طبقه کارگر ایران با گذشته‌ی آن است. طبقه کارگر در این دوران، دیگر شباهتی به نسل اول خود - که عمدتاً از مهاجرین روستایی بی سواد یا کم سواد بودند - ندارد. کارگران این دوران حتا اگر از روستا به شهرها آمده‌اند، دیگر همان روستایی سابق نیستند. با سواد شده‌اند، تجربه‌ی زندگی در شهرها را کسب کرده‌اند، و اصولاً به امید تغییر و بهبود

پالایش می‌دهد؛ و نسبت به وقایع و مسایل کارگری حساسیت بیش‌تری ایجاد می‌کند. گرچه این مسایل را کارگران با پوست و گوشت خود نیز تجربه می‌کردند، اما اکنون و در این شرایط جدید سریع‌تر نسبت به آن‌ها عکس‌العمل نشان می‌دهند. برای مثال، کارگران مخالفت خود با برنامه‌ی چهارم اقتصادی دولت جمهوری اسلامی را با صراحت اعلام می‌کنند؛ به بندهایی از آن، که مربوط به مسایل کارگری است، توجه ویژه‌ای می‌دانند؛ اعتصاب به عنوان حربه‌ای در مبارزه برای رسیدن به مطالبات خویش را حق خود می‌دانند و خواستار قانونی شدن آن می‌شوند؛ اما در عین حال، به انتظار تصویب آن نمی‌نشینند و علی‌رغم ممنوع بودن آن، این حربه را در متن مبارزات خویش به کار می‌گیرند.

با این همه، باید تذکر داد که این تغییرات کیفی هنوز به معنای آن آگاهی سیاسی طبقاتی‌ای نیست، که در روند رشد و تعمیق خود به برآمد انقلاب اجتماعی کارگران منجر می‌شود. در تاریخ ایران، و به ویژه تاریخ صد ساله‌ی اخیر آن، می‌شود از یک شکاف تاریخی حرف زد، که انتقال تجربیات را ناممکن می‌کند و یا سدی قوی از طریق فشار و اختناق در این راه ایجاد می‌نماید. به طوری که هر نسل بدون آگاهی دقیق از آن چه که در دوره‌ی تاریخی ماقبل خود اتفاق افتاده، به ناچار آرموده‌ها را دوباره می‌آزماید و پیش می‌رود. به طور مثال، ما به عنوان جوانان دوران رژیم پیشین هر چند که به اطلاعات تاریخی دوره‌ی مشروطیت و تا حدودی به جنبش جنگل و قیام تبریز به رهبری خیابانی دست یابی داشتیم، اما غالباً از مهم‌ترین وقایع تاریخ ایران – که از جنگ دوم جهانی به بعد اتفاق افتاده بود – بی‌خبر بودیم.

وقایعی که در دوران سلطنت پهلوی در ایران اتفاق افتاد، اگر که به پیروزی منجر می‌شد، نه تنها اوضاع ایران، که حتا منطقه را نیز دگرگون می‌کرد. البته قصد من در این جا پرداختن به این وقایع و توضیح دلایل عدم پیروزی آن نیست. مقصود این است، که شکاف موجود بین این وقایع و خیزش دهه‌ی پنجاه سبب گردید ما از نو آغاز کنیم و به آزمون و خطا بپردازیم؛ در حالی که اگر این شکاف و عدم اشراف به گذشته وجود نمی‌داشت، مسلماً راهی دیگر را می‌پیمودیم. همین مساله برای نسل حاضر نیز تکرار شده است. سرکوب بعد از دهه‌ی شصت، چنان فضایی از ترس و وحشت و بی‌خبری ایجاد کرد، که تازه بعد دو دهه مبارزه‌ی مرگ بار با رژیم جمهوری اسلامی، نسل حاضری که از این دو دهه‌ی سخت و خون بار بی‌خبر است، به پتوی کهنه‌ی مصدق

می‌چسبند و به ناسیونالیسم بورژوازی دل می‌بندد. البته ویژگی این دوره به دلیل ارتباطات گسترده‌ی جهانی، امکان استفاده از ماهواره و اینترنت، و اطلاع سریع از مسایل جاری و اخبار جهانی – گرچه بسیاری هنوز به آن دست رسی ندارند – پل زدن بر این دره را امکان پذیر ساخته است. به همین دلیل است که می‌بینیم، خبر دست‌گیری کارگران در روز جهانی کارگر در سقز به ظاهر دور افتاده به سرعت در ابعاد جهانی منتشر می‌شود و به کوشش‌هایی در دفاع از جان و امنیت آنان می‌انجامد. و هم‌زمان، رویکرد مارکسی لزوم تشکیل یابی طبقاتی کارگران و چگونگی این تشکیل یابی را – که از مدت‌ها پیش در دل مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر در ایران آغاز گردیده بود – در سطحی وسیع‌تر به موضوع توجه تبدیل می‌کند.

با تمام این‌ها، باید اذعان کرد که شرایط کار در این دوره‌ی سه ساله‌ی اخیر سخت‌تر از گذشته شده است. روند خصوصی‌سازی‌ها، که از سال ۱۳۶۴ در زمان دولت میرحسین موسوی، به منظور دریافت وام و هم‌راه با یک سلسله اقدامات دیگر در جهت پذیرش شرایط «بانک جهانی» و «صندوق بین‌المللی پول» (چون کاهش ارزش پول، که در ادامه به شناور کردن آن انجامید، تعدیل نیروی انسانی برای کم کردن بار مالی دولت و کوچک کردن دولت در مقابل رشد بخش خصوصی، که در همان زمان منجر به بیکاری بسیاری از مزد و حقوق بگیران دولتی گشت) – آغاز شد و ادامه‌ی آن که قراردادهای موقت کار را به جای قراردادهای دایمی کاری نشانند و امنیت شغلی کارگران را به خطر انداخت، مشکلات بسیاری را برای میلیون‌ها خانوادگی کارگری به وجود آورد. با سیاست‌هایی که از سال‌های ۶۵ توسط رژیم جمهوری اسلامی متداول گشت، سر و کله‌ی شرکت‌های مقاطعه‌کار فروشنده و اجاره‌دهنده‌ی نیروی کار در بازارهای کار پیدا شد، که با واسطه‌گری بین فروشندگان نیروی کار و خریداران آن، اصل دروغین سیستم سرمایه‌داری – عقد قرارداد کار در شرایط آزاد – را نقض می‌کردند؛ شرایط به اصطلاح «آزادی» که طی آن کارگر به عنوان مالک نیروی کار، می‌توانست کالایش را در بازار عرضه کند و با دارنده‌ی پول یا سرمایه‌دار رو در رو قرار گیرد و مصرف کالای خود – و نه مالکیت آن – را به سرمایه‌دار واگذار نماید، تا بتواند با پولی که از فروش نیروی کارش به دست می‌آورد به امرار معاش بپردازد و نیروی کارش را بازتولید نماید؛ رابطه بسیار «آزاد» و «برابری» که طی آن کارگر فرسوده می‌گردد، اما هم‌چنان فقط مالک نیروی کارش باقی می‌ماند؛ در حالی که با کار او بر سرمایه‌ی سرمایه‌دار افزوده می‌شود!

در چنین رابطه‌ی نابرابری وقتی پای شرکت‌های مقاطعه‌کار نیروی انسانی به میان می‌آید، دیگر این آزادی دروغین ادعایی نیز از بین می‌رود؛ کارگر دیگر حتا مالک نیروی کارش هم نیست و نمی‌تواند آن را به اندازه‌ی امکان تامین حداقل زندگی خویش هم بفروشد. بخشی از این قیمت حداقل که بستگی به شرایط هر کشوری دارد، به جیب واسطه‌می‌رود. و به این ترتیب، به قشر جدیدی از سرمایه‌داران شکل می‌دهد، که بر خلاف سرمایه‌داران صنعتی حتا سرمایه‌ای را هم پیش‌ریز نمی‌کنند، که صرف خرید مواد اولیه و وسایل تولید و غیره شود.

در این ترتیب کار، نه تنها مالکیت نیروی کار کارگر از او سلب می‌شود، بلکه چون معمولاً طول زمان قرارداد کار را از حداقل تعیین شده در قانون کار کمتر حساب می‌کنند، کارگر دیگر حق و حقوقی هم ندارد. هر سال با کارگر تصویبه حساب می‌گردد و با پایان هر سال، دوباره قرارداد کوتاه مدت جدیدی – البته بین دو شرکت سرمایه‌دار – بسته می‌شود. بدین طریق، کارگر – چه یدی و چه فکری – برای مدتی طولانی در شرکتی کار می‌کند، بدون این که سابقه‌ی خدمتی در آن شرکت به حساب او منظور شود. هر وقت هم بخواهند، بدون هیچ مانعی می‌توانند از تمدید قرارداد کارگر خودداری ورزند و او را از کار اخراج کنند. حتا بردگان دوران برده داری هم از شرایطی بهتر از این برخوردار بودند. آنان حداقل می‌توانستند تا پایان عمر در خانه‌ی برده دار زندگی کنند؛ اما بردگان مدرن هر گاه که منفعت سرمایه‌ایجاب کند، به راحتی دور انداخته می‌شوند.

هم‌اکنون بخش بزرگی از جمعیت ده میلیونی مزدبگیر در ایران با مشکل قراردادهای موقتی مواجه‌اند. گفته می‌شود که قریب ۴۶ تا ۵۳ درصد کارگران در این شرایط سخت به بردگی مزدی اشتغال دارند. و قرار است تا پایان سال ۸۲، این میزان ۶۴ درصد و تا پایان برنامه‌ی چهارم توسعه – البته توسعه‌ی فقر و شکاف طبقاتی – ۹۰ درصد کارگران شاغل را شامل گردد. مقدمات این سیاست از قبل فراهم گردیده، به آن جنبه‌ی قانونی داده شده، و سپس گام به گام به مرحله‌ی اجرا در آمده است.

در قانون کار سال ۱۳۶۹، قرارداد موقت کار به رسمیت شناخته شد. سپس، قوانین مکمل آن در مجلس شورای اسلامی به تصویب رسید. متعاقب آن به کارگران کارگاه‌های کوچک حمله برده شد؛ زیرا که این کارگران پراکنده‌اند، تشکلی ندارند و نمی‌توانند در دفاع از حقوق انسانی خود مبارزه‌ی موثری را پیش ببرند. به این طریق، کارگران کارگاه‌های تا سقف پنج کارگر از شمول قانون کار

ضد کارگری جمهوری اسلامی - علی رغم برخی عکس العمل‌های کارگران - خارج شدند. پس از آن، کارگران کارگاه های زیر ده نفر نیز مورد هجوم قرار گرفتند. ابتدا به کارفرمایان فرصت دادند، تا اقدامات لازم را انجام دهند و با این شرایط هم گام شوند. سپس قانون این اقدام ضد کارگری را تصویب کردند و کارگران این کارگاه ها را نیز از شمول قانون کار خارج نمودند. در ادامه، «دولت اصلاحات!» با اجرای برنامه‌ی چهارم توسعه، مقررات شغلی را از کارفرمایان منتزع کرد و به یک وزارت تاسیس نشده سپرد و اعلام نمود، که اصلاح و بازنگری قوانین و مقررات تامین اجتماعی و روابط کار برای تعامل و انعطاف بیشتر در بازار کار انجام می‌شود. (ماده‌ی ۱۵۸ برنامه‌ی چهارم توسعه) به عنوان سرمشق و نمونه، «دولت اصلاحات!» خود پیش قدم شد و تصمیم گرفت از اوایل سال ۸۲ دیگر با قرارداد دائم کسی را به خدمت نگیرد. برای نشان دادن ابعاد شمول این فاجعه در جامعه کارگری ایران، از آن جا که اطلاعات آماری سال‌های مورد بررسی در دست نیست، از اطلاعات موجود در سال ۷۶ استفاده می‌کنم، که می‌توان با گسترده تر کردن آن شرایط امروز طبقه‌ی کارگر در ایران را به روشنی تصور کرد.

بر طبق آمار ارایه شده توسط «مرکز آمار ایران» در این سال، تعداد کارکنان کارگاه های صنعتی دارای ده نفر و بیشتر، ۱۳۹۰۴ کارکن می‌باشد، که ۹۲ درصد آن خصوصی و هشت درصد عمومی است. در این کارگاه ها مجموعاً ۸۷۵۵۲۷ نفر کار می‌کنند، که شامل ۸۱۸۱۵۵ یا ۹۳/۴ درصد مرد و ۵۷۳۷۳ یا ۶/۲ درصد زن می‌باشند. ۷۲/۷ درصد این کارگاه ها تولیدی و ۲۳/۳ درصد آن‌ها غیر تولیدی هستند. با مقایسه این آمار با کل شاغلان که ۱۴۵۷۲۰۰۰ نفر است، تنها شش درصد و در مقایسه با نیروی شاغل مزدبگیر، ده درصد و در نتیجه، نزدیک به ۹۰ درصد شاغلان از شمول قانون کار خارج می‌شوند. امنیت شغلی، بیمه و بازنشستگی این کارگران، همه و همه، دود می‌شود و به هوا می‌رود. و اعتراضات شان نیز با گلوله پاسخ می‌گیرد. هنوز بوی خون کارگران معترض به قرارداد موقت کاری در خاتون آباد در باد می‌پیچد و مشام انسانی را می‌آزارد. علاوه بر این‌ها، بیش از نیم میلیون کودکی که مشغول به کارند نیز یک سره ندیده گرفته شده‌اند و دچار مشقتی

بیشتر گردیده‌اند. میلیون‌ها زن زحمت کش روستایی، که نه کارشان به حساب می‌آید و نه از بابت آن حقوقی می‌گیرند، نیز دچار همین مصیبت شده‌اند. به همین ترتیب، کارگران صنعت قالی بافی که ۹۹ درصدشان را زنان و کودکان تشکیل می‌دهند نیز از شمول قانون کار و تامین اجتماعی محروم گشته‌اند. نزدیک به بیست میلیون زن به اصطلاح خانه دار، که به طور مجانی در خدمت سرمایه و بازتولید نیروی کار آینده جامعه فعالیت می‌کنند، و علی رغم این به چشم سربار جامعه نگریسته می‌شوند، را هم باید به این جمعیت کارگری عظیم اضافه نمود.

از همین روست، که قراردادهای موقت کاری و عدم امنیت شغلی کارگران، و نیز سیاست‌های برنامه‌ی چهارم توسعه‌ی جمهوری اسلامی، در سال گذشته از مهم‌ترین موارد اعتراضی کارگران در سراسر ایران بوده است. کافی است بدانیم که در یزد کویری ۵۴ درصد کارگر موقت و پیمانی، در آذربایجان غربی ۵۵ درصد، در گیلان سرسبز ۳۱ درصد، و... کارگر موقت و پیمانی وجود دارد، تا متوجهی گستردگی اعتراضات و مبارزات کارگران علیه این نوع قرارداد کاری بشویم.

مسئله‌ی دیگر پایین بودن دستمزدها و عدم تکافوی آن برای تامین مخارج زندگی کارگران است. دستمزدهای پایین باعث شده است، که کارگران مجبور به اضافه کاری، دو شیفت کاری، و یا پرداختن به کارهای جنبی‌ای چون مسافركشی،

دست فروشی و غیره بشوند. بر اساس گزارشی در مطبوعات ایران: اگر دست مزد حقیقی کارگران را در سال پایمی ۵۸ برابر ۱۰۰ واحد فرض کنیم، این مقدار در سال ۸۲ به ۶۱ نزول کرده است. به این طریق، قدرت خرید واقعی کارگران با وجود افزایش سالانه‌ی دست مزد پایین آمده است. میانگین حقوق ماهانه‌ی کارگر که در سال پایه برابر با ۵۵۲۳۰ ریال بود، به ۱۹۹ هزار تومان رسیده، اما ارزش واقعی آن برابر با ۲۴۱۹۲ ریال است، یعنی ۶۶ درصد کمتر از متوسط حقوق در سال ۵۸. و این، یعنی کارگر تنها ۳۴ درصد دست مزد واقعی خود را دریافت می‌کند.

بر این اساس، امروز متوسط حقوق کارگران باید به جای ۱۹۹ هزار تومان، ۴۵۰ هزار تومان باشد. گرچه حداقل حقوق کارگران امروزه تنها ۱۰۶ هزار تومان است و تازه به دلیل قراردادهای موقت، کارگران - بدون محاسبه‌ی سال‌های خدمت - هر سه ماه یک بار و گاهی ماهانه و در بهترین حالت هر سال با قرارداد جدید و با حداقل حقوق تصویبی و یا کمتر از آن به کار گرفته می‌شوند و بدین ترتیب، با میانگین مطرح شده بسیار فاصله دارند. ضمن این که در این فاصله، بارآوری کار رشد کرده و کارگر تولید بیشتری می‌کند. بنا به آمار، شاخص تولید از ۱۰۰ در سال ۶۹ به ۲۴۷/۸ در سال ۸۲ رسیده است. و با این حساب، کارگر بیش از ۳/۵ برابر بیشتر از زمان پایمی گذشته تولید می‌کند.

مسئله‌ی عدم تکافوی دست مزد کارگران در سال‌های مورد نظر سبب اعتراضات گسترده‌ای گردیده است. از جمله این اعتراضات، اعتصابات معلمان و پرستاران را می‌توان نام برد، که نسبت به بسیاری از بخش‌های دیگر طبقه‌ی کارگر منسجم‌تر و متشکل‌تر دست به اعتراض زده‌اند. هر چند که این اعتراضات هم فاقد پیگیری لازم بودند و از حمایت جدی سایر بخش‌های طبقه‌ی کارگر برخوردار نشدند و به نتیجه نرسیدند. آن هم در حالی که به ویژه معلمان، با توجه به خصلت شغلی خود، از امکان بسیار خوبی در جلب حمایت جامعه از خویش برخوردارند و تداوم درست حرکات اعتراضی آن‌ها می‌تواند فضای مبارزاتی طبقه‌ی کارگر را تغییر دهد.

برای بسیاری از کارگران، نه تنها کمی دست مزد، بلکه افزون بر آن عدم دریافت حقوق ماه ها و سال های کار خود مطرح است. بسیاری از مراکز اقتصادی در حال تولیداند، کارگران آن‌ها به طور



نرمال کار می‌کنند، کالاها روانه بازار می‌شود، حساب‌های سرمایه داران متورم می‌گردد، اما به دلیل هرج و مرج نظارتی و باز بودن دست سرمایه داران در تقلب و حساب سازی، از پرداخت حقوق کارگران خودداری می‌شود. صاحبان صنایع، سرمایه‌ها را به خارج منتقل می‌کنند، در زمان مناسب اعلام ورشکستگی می‌نمایند، و اقدامات متعدد و متنوع کارگران برای دریافت مطالبات معوقه‌ی شان، برای روشن شدن آینده‌ی شغلی شان به جایی نمی‌رسد. اما کارگران نیز از پای نمی‌نشینند و به مبارزه ادامه می‌دهند.

روند کار در صنایع نساجی، که از نابسامان‌ترین بخش صنعتی ایران است، از همین منطق پیروی می‌کند. با وجود جمعیت ۷۰ میلیونی، با وجود نیاز به تولیدات این رشته‌ی صنعتی، اما سرمایه داران سود خود را در واردات پارچه می‌بینند، تا اولاً بدون دردسر در ارزش اضافی کسب شده در گوشه‌ی دیگری از دنیا سهیم شوند، با اعلام ورشکستگی از پرداخت دیون معاف گردند، و به جایش به اعتبار احترامی که اسلام به تجار و سرمایه داران می‌گذارد، قروض شان – البته نه به کارگران، بلکه به بانکها – از بیت‌المال تادیه گردد، تا هم چنان محترم باقی بمانند و آبروی شان نرود!

مهم‌ترین نمونه‌ی اعتراضات در این زمینه، اعتراضات کارگران نساجی قائم شهر در سه سال پیش است. کارگران اشکال مختلفی از اعتراض را به کار بستند: اعتصاب ایستاده در محل کار، راه پیمایی از محل کار به شهر و پیمودن چند کیلومتر فاصله‌ی راه، بستن جاده و تبلیغات افشاگرانه، اعتصاب غذا، هم‌راهی خانواده‌ها با کارگران در اعتراضات که ابعاد آن را گسترده‌تر کرد، تجمع در مقابل فرمانداری و غیره. این مبارزه، که مورد حمایت مردم شهر قرار گرفت، منجر به اعلام وضعیت فوق‌العاده، سرکوب کارگران و دستگیری تعدادی از آنان شد. مبارزه‌ی کارگران قائم شهر، که می‌توانست به صورت یک حرکت اعتراضی موفق در آید، متأسفانه با عدم حمایت جامعه‌ی کارگری (به استثنای حمایت کارگران ایران خودرو) روبرو شد، تحت الشعاع مسایل دانشگاه‌ها قرار گرفت، به گوشه‌های رانده شد، و دست سرمایه داران و صاحبان این صنعت را برای تهاجم بیشتر به کارگران شاغل در آن باز گذارد. به عنوان نمونه، چیت ری، چیت سازی بهشهر، نساجی چوکا، نساجی مازندران (که از موفق‌ترین کارخانه‌های نساجی ایران بود و هزاران کارگر داشت، اما اکنون شمار کارکنانش به ۱۵۰۰ نفر رسیده است)، نخ تاز رشت، مخمل و ابریشم کاشان، ریسندگی گل، نساجی پارس

ایران، نساجی بابکان آمل، نساجی رحیم زاده و سیمین اصفهان، ریسندگی گوهرتاب کاشان، و تمام کارخانه‌های دیگر این صنعت بدون استثنا با کاهش تعداد کارگران و عدم پرداخت دست‌مزدهای کارگران مواجه شدند. این جا باید یادآوری کرد، که بر مبنای تقسیم کار سرمایه داری جهانی، چرخش صنایع بی‌اهمیت و غیر استراتژیک و هم‌چنین صنایع آسیب‌رسان به محیط زیست، به کشورهای جنوب محول گردیده است، که از جمله‌ی آن‌ها صنعت نساجی می‌باشد. در نتیجه‌ی این وضعیت، رقابتی این صنعت در ایران نه کشورهای پیش‌رفته‌ی صنعتی، بلکه کشورهای نظیر پاکستان و هند و بنگلادش و کشورهای آسیایی و عربی هستند.

از دیگر مشکلات گریبان‌گیر کارگران، مساله‌ی بیکاری و بیکارسازی‌هاست. بیکارسازی‌های سیستماتیک کارگران از سال ۶۴ در زمان دولت میرحسین موسوی و با پذیرش شرایط «بانک جهانی» و «صندوق بین‌المللی پول» – هم‌راه با پایین آوردن ارزش ریال در مقابل ارزهای خارجی و در وهله‌ی اول دلار آمریکا – آغاز گردید. و سپس در دوران ریاست جمهوری رفسنجانی، در انتهای جنگ ایران و عراق، تحت عنوان سیاست تعدیل اقتصادی تشدید شد. در سال‌های اخیر، به ویژه در سه سال گذشته، این سیاست به اوج خود رسید. پدیده‌ی بیکاری و بیکارسازی کارگران به نفس سرمایه و سیستم سرمایه داری وابسته است و ایجاد سپاه ذخیره‌ی صنعتی از اجزای جدا نشدنی قانون عام انباشت سرمایه داری است. بدین معنی، که بخشی از آن را جایگزینی کارگران غیرماهر با ماهر، بخشی را جایگزینی کار ارزان‌تر زنان و کودکان با کار مردان، و بخشی دیگر را جایگزینی کار جوانان با کارگران سابقه‌دار، و هم‌چنین جریان دائمی اضافه جمعیت روستایی به سوی شهرها تشکیل می‌دهد.

در ایران، علاوه بر این شمای کلی، عوامل ویژه‌ای هم وجود دارد که منبع عظیمی را برای این سپاه ذخیره فراهم می‌سازد. جوانی جمعیت در ایران عامل بسیار مهمی در این مورد است و هر ساله جمعیت عظیمی را به نیروی فعال اضافه می‌کند. بیش از دو سوم جمعیت ایران زیر ۳۰ سال سن دارد. در سال ۷۵، بیش از ۴۰ میلیون نفر و در سال ۸۲ بیش از ۴۶ میلیون نفر از جمعیت ایران جوان محسوب می‌شدند. گرچه به طور رسمی نرخ بیکاری را ۱۳/۵ درصد اعلام می‌کنند، اما نرخ واقعی بیکاری بیش از ۲۰ درصد می‌باشد. حدود ۴۰ درصد جمعیت فعال را گروه سنی ۱۵-۲۹ سال تشکیل می‌دهد، که ۳۱ درصدشان بیکار هستند. این نرخ برای گروه‌های سنی ۱۹-۱۵ و

۲۰-۲۴ و ۲۵-۲۹ به ترتیب برابر ۳۴، ۳۴ و ۱۶ درصد است. بخش عمده‌ی بیکاران دو گروه آخر را فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها تشکیل می‌دهد. بیش‌ترین تراکم بیکاران تحصیل کرده را هم زنان دارا می‌باشند. به طور نمونه، در آزمون استخدامی اداری سال ۸۳، نزدیک به نیم میلیون نفر شرکت داشتند، که ۶۰ درصد آنان زن و ۴۰ درصد مرد بودند.

گذشته از نیروی جوان، که سالانه با ابعاد میلیونی وارد بازار کار می‌شوند، و به عرضی نیروی کار خود می‌پردازند، یک منبع مهم دیگر سپاه ذخیره‌ی صنعتی را کارگران اخراجی تشکیل می‌دهند. بخشی از کارگران تحت عنوان تعدیل نیروی انسانی اخراج می‌شوند، که این روند در شرکت‌های دولتی واکذار شده به بخش خصوصی بسیار شدید است. بخش دیگری به بهانه‌ی سودده نبودن موسسات، بخشی به خاطر تعطیلی شرکتها، و بخشی هم به بهانه‌ی ورشکستگی اخراج می‌شوند. کارگران زیادی نیز به طور اجباری بازخرید شده و به ارتش ذخیره‌ی بیکاران می‌پیوندند. در بسیاری از موارد، شرکتی که تحت عنوان تعدیل نیروی انسانی یا دیگر دلایل، کارگران را اخراج یا بازخرید می‌کند، همان کارگران یا کارگران بیکار دیگر را به طور قراردادی و با دست‌مزدی کمتر دوباره به کار می‌گمارد. در برخی موارد دیگر، سرمایه داران که اغلب از وابستگی رژیم هستند و کارخانه یا شرکت دولتی را به بهایی نازل خریداری و به خاطر این سرمایه گذاری! وام‌های کلانی را نیز از بانکها دریافت داشته‌اند، با گذشت زمانی کوتاه با اعلام ورشکستگی، سرمایه‌ی خود را به بخش‌های دیگر و از جمله تجارت و معاملات واسطه‌گری وارد می‌کنند و با فروش زمین کارخانه – که معمولاً بسیار گران است – چندین برابر سرمایه‌ی واریز شده را به دست می‌آورند. در این جا، این تنها کارگران کارخانه و شرکت مزبور هستند، که بدون هیچ پشتوانه و حمایتی به خیابان‌ها پرتاب می‌شوند و دست‌شان به جایی بند نیست. این سرنوشت دردناک میلیون‌ها کارگری است، که در سیستم سفاک سرمایه داری شیره‌ی جان‌شان مکیده می‌شود. در مراکز صنعتی سراسر ایران، این امر به شدت جاری و ساری است. و کارگران همگی بخش‌های اقتصادی از صنعت، معدن، کشاورزی و خدمات را در برگرفته است. نگاهی کوتاه به برخی آمار و ارقام ارائه شده در مطبوعات، ابعاد این فاجعه برای جامعه‌ی کارگری در ایران را طی سال ۸۲ نشان می‌دهد: – ۲۰ واحد صنعتی در گیلان با بحران و تعطیلی مواجه بودند؛

– در بوشهر، ۲۲ کارخانه در لیست بحران زده

قرار گرفتند. در این کارخانه ها، کارگران به طور نرمال کار می‌کردند، اما حقوقی به آن‌ها پرداخت نمی‌گردید؛

۲۶۵ - شرکت فعال صنایع ملی در انتظار ورشکستگی بودند. صنایع نساجی، کفش و فرش ماشینی و لوازم خانگی در کلیت خود با بحران مواجه بودند و در بسیاری موارد، این کارخانه ها تعطیل شده بودند، در حالی که یک بازار ۷۰ میلیونی برای شان وجود داشت؛

۱۴ - واحد تولیدی در اورمیه با بحران مواجه بودند. کارگران بیمارستانی، پرستاران، معلمان، رانندگان، صیادان و... همه و همه درگیر بحران بودند. بر اساس گزارش بانک مرکزی در شش ماهی اول سال ۸۱، تعداد ۱۴۳۴ شرکت داخلی منحل گردید، اما کسی از این که چه بر سر کارگران این مراکز آمده، حرفی نمی‌زند. تعجبی هم ندارد، چون سرمایه و عاملان آن تنها به سود خود می‌اندیشند و به دنبال راه چاره‌ای برای بهبود آن هستند. برای آن‌ها، کارگران تنها وسیله‌ی این سوددهی هستند، که چون عرضی شان زیاد است، می‌شود آن‌ها را جلاند و بعد به دور ریخت و نیروی تازه نفس‌تری را به کار گرفت.

روشن است، که رهایی از این وضعیت اسف انگیز با چک و چانه زنی‌ها و پا درمیانی‌های کدخدا منشانه امکان ندارد و تنها و تنها با الغای سیستم کار مزدی، لغو مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و در یک کلام، محو سیستم سرمایه داری امکان پذیر است؛ امری دراز مدت، که باید گام به گام پیموده شود. هر حرکت و مبارزه‌ی کارگری در این راستاست، حتا اگر برای دریافت حقوق‌های پرداخت نشده صورت گیرد، و حتا اگر در هیچ پلاتفرمی این هدف غایی اعلام نشود. هر حرکت و مبارزه‌ی کارگری در ذات خود مبارزه‌ای علیه سیستم سرمایه داری است؛ مبارزه‌ای که باید به حرکت آگاهانه‌ی کارگران علیه سرمایه داری تبدیل شود.

در سال‌های گذشته، بنا به آمار، به طور متوسط در هر ماه ۱۴ حرکت اعتراضی کارگری در ایران وجود داشته است. این حرکت‌ها، اشکال متفاوتی را دارا بودند. طبقه‌ی کارگر در ایران گرچه شاید از تحت فشارترین و محروم‌ترین بخش‌های طبقه‌ی کارگر جهانی است، اما هم زمان در این سال‌ها از فعال ترین و پا برجاسترین بخش‌های این طبقه در پیگیری خواست‌های خود و مقابله با سیستم سرمایه داری بود، که همی اشکال اعتراضی را آزمود و به کاربست: از تماس با طبقه‌ی کارگر جهانی، تماس با مراجع و نهادهای بین المللی کارگری، مشارکت خانواده‌های کارگری در اعتراضات و جلب حمایت توده‌های مردم شهرها از مطالبات خود، اعتراض ایستاده در جلوی دفاتر مراکز کار

و فرمان داری‌ها و استان داری‌ها، اعتصاب در کارخانه ها، بستن جاده ها و اتوبان‌ها و سازمان دادن راه پیمایی‌های چند کیلومتری، بستن خیابان‌ها و توزیع اطلاعاتیه‌ها و خبرسانی به مردم، تجمع جلوی مجلس شورای اسلامی و وزارت کار و تامین اجتماعی، و در مواردی حتا به دست گرفتن کنترل تولید، جلوگیری از ورود مدیریت به کارخانه و... اهدافی که این حرکات متنوع اعتراضی دنبال می‌کردند، عبارت بودند از: اعتراض به خصوصی سازی‌ها، اخراج‌ها، بازخیز اجباری، عدم پرداخت دست مزد و حقوق و مزایا، فشار کار و بالا بودن ساعات کار، پایین بودن دست مزد و حقوق ماهانه، عدم برابری در پرداخت حقوق و مزایا، بیکاری، تعطیلی کارخانه، گرانی، دستگیری و اخراج هم کاران، اعتراض به تشکلهای بی خاصیت ساخته شده از بالا، و نیز اعتراض به مجلس و دولت سرمایه داری برای تصویب و اجرای قوانین ضد کارگری. خواست افزایش دست مزد، حقوق و مزایا، تامین اجتماعی و شمول در قانون بیمه‌ی بیکاری (قابل ذکر است، که از میلیون‌ها بیکار در سال ۸۲، تنها ۲۰۰ هزار نفر حقوق بیکاری دریافت می‌کردند. این تعداد برای سال جاری ۸۳، برابر با ۱۳۰ هزار نفر اعلام شده است)، لغو قوانین ضد کارگری، و لغو قرارداد موقت کاری، بزرگ ترین اعتراضات کارگری را دامن زد. کارگران در این مبارزات خود به آگاهی دست می‌یابند، به قدرت متحد و متشکل خود پی می‌برند، دوست و دشمن خود را می‌شناسند و صفوف متشکل طبقاتی خود را برپا می‌دارند. اعتصابات کارخانه‌ی ایران خودرو، نمونه‌ای از این واقعیت است. ایران خودرو، بزرگ ترین کارخانه‌ی تولید اتومبیل در خاورمیانه است، که بنا به آمار در حدود ۳۴ هزار کارگر دارد و روزانه - در سه شیفت کاری - دو هزار دستگاه اتومبیل تولید می‌کند. در دی ماه ۸۲، کارگران این کارخانه در اعتراض به عدم پرداخت حق شیفت شب کاری خود اعتصاب کردند. طبق معمول، دولت جمهوری اسلامی نیروهای امنیتی و انتظامی را روانه‌ی کارخانه کرد و عده‌ای از کارگران را به عنوان خط دهنده و سردهسته‌ی اعتصاب دستگیر و سپس از کارخانه اخراج نمود. حمایت جمعی کارگران از دوستان اخراجی خود، حمایت کارگران موسسات دیگر، حمایت فعالین کارگری در خارج، و نهادهای کارگری بین المللی در متن یک کمپین حمایتی، در مقابل این اقدام سرمایه به پیروزی نشست و کارگران اخراجی به کار بازگشتند. در اطلاعاتیه‌ی ۲۲ اردیبهشت سال جاری، کارگران ایران خودرو اعلام کردند:

«طبقه‌ی کارگر ایران توانست در سایه‌ی اتحاد

و مبارزه‌ی مداوم به پیروزی نایل آید. اکنون ما در می‌یابیم، که با آگاهی می‌توان بر هر تاریکی پیروز شد... ما متحد شدیم و در یک صف با وجود کمترین امکانات توانستیم صدای خودمان را به گوش همگان برسانیم، چون توانستیم هم بستگی جهانی را با خود هم راه کنیم. ما اکنون تنها نیستیم، بلکه به دریای بی کران طبقه‌ی کارگر جهانی پیوسته‌ایم...»

کارگران ایران خودرو مبارزه‌ی خود علیه سرمایه داری را در موارد دیگری نیز ادامه دادند، از جمله: اعتصاب به دلیل کمبود حقوق و مزایا، و نیز اعتراض به شدت کار در کارخانه، که منجر به مرگ دو کارگر این کارخانه شده بود. کارگران با کشاندن این مساله به مراجع قضایی، موفق شدند کارخانه‌ی ایران خودرو و شرایط سخت کار آن را مقصر مرگ این دو کارگر بشناسانند. از دیگر اقدامات کارگران ایران خودرو، حمایت از اعتصابات کارگران سایر کارخانه هاست، که بیان گر سطح بالای آگاهی این کارگران و اعتقاد راسخ آن‌ها به اتحاد و هم بستگی طبقه‌ی کارگر می‌باشد. از این دسته است، حمایت از اعتراضات و اعتصابات و خواسته‌های کارگران نساجی قائم شهر، و محکوم کردن کشتار کارگران شهر بابک، که یکی از زیباترین حرکات کارگری سال‌های اخیر در ایران بود. و اگر که گسترش یابد و برای کارگران سایر مراکز، به ویژه صنعت نفت که رگ حیاتی اقتصاد جمهوری اسلامی را در اختیار دارد، مورد سرمشق قرار گیرد، مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر علیه سرمایه داری را گام‌ها به جلو می‌برد؛ زیرا حرکت‌های جدا و تنه‌ای کارگران به نتیجه‌ی مطلوب نمی‌رسد. به قولی، یک دست صدا ندارد. قدرت طبقه‌ی کارگر در اتحاد و هم بستگی طبقاتی آن است.

شهریور ۸۳

* * *

- منابع مورد استفاده در تنظیم این مطلب عبارتند از:

- ۱- ایران در آئینه‌ی آمار، سال ۱۳۷۶، شماره‌ی ۱۷؛
- ۲- ایران در آئینه‌ی آمار، سال ۱۳۸۱، شماره‌ی ۲۲؛
- ۳- اخبار مبارزات کارگری، گردآوری شده توسط بهرام رحمانی؛
- ۴- اخبار مبارزات کارگری، گردآوری شده توسط یوسف دانش؛

